شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۳شنبه

سال پانزدهم
۱۸ مهر ۱۴۰۲
۲۴ ربیع‌الاول ۱۴۴۵
شماره ۴۰۵۳

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۳۶٪

۳۰° ↑۱۳° ↓

صبح ۱۷ | ظهر ۲۵

عصر ۲۳ | شب ۱۸

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۱۸:۳۶ | نیمه شب شرعی ۲۲:۳۶:۳۹
- غروب آفتاب ۱۷:۰۳:۰۸ | اذان صبح فردا ۰۴:۱۱:۰۱
- اذان مغرب ۱۷:۲۱:۲۶ | طلوع آفتاب فردا ۰۵:۳۴:۵۶

کارتون شهر



مجید ادیبی

بدون شرح...

شوخی بی‌شوخی

چمن چرا چنین است؟



مهدی محمدی
طنزپرداز

این روزها که هم مسابقات لیگ قهرمانان آسیا و هم مسابقات لیگ برتر برگزار می‌شود بحث پایین بودن کیفیت زمین چمن ورزشگاه‌های داخلی بسیار داغ است. واکنش افراد مختلف به وضعیت چمن را با هم بخوانیم:

● **یک استاد ادبیات:** این مشکل جدیدی نیست و هفت قرن است که مشکل چمن داریم. خود حافظ هم در قرن هشتم غیرمستقیم در این باره شعر سروده و گفت است: «سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند؟» یعنی آن وقت‌ها هم کیفیت چمن به قدری بد بوده است که سروچمان میلی به آن نداشته است.

● **یک مغز متفکر:** به نظر من باید کیفیت پروژکتورهای ورزشگاه هم پایین بیاید تا در نور کم آن‌ها کسی متوجه وضعیت چمن ورزشگاه نشود و این قدر بازتاب پیدا نکند.

● **یک بیننده تلویزیون:** من همیشه تلویزیون می‌بینم. خواستم بگویم مگر بازیکنان خودشان همیشه توی مصاحبه‌هایشان نمی‌گویند که فوتبال را از زمین خاکی شروع کرده‌اند. خوب پس فوتبال را توی همان زمین خاکی ادامه دهند و همانجا هم پایان دهند. این قدر هم بابت کیفیت چمن انتقاد نکنند.

● **یک مدیر با اعتماد به نفس خیلی بالا:** باورکنید این چمن کوچک‌ترین فرقی با بقیه چمن‌های دنیا ندارد. هم مثل آن‌ها سبزرنگ است، هم مثل آن‌ها به آب و آفتاب نیاز دارد.

● **یک کودک از مهدکودک:** یک نفر توی پارک نزدیک خانه ما هست که اگر کسی برود داخل چمنِ پارک، به شدت دعوایش می‌کند. به نظر من هم بهترین راه برای اینکه چمن ورزشگاه‌ها حفظ شود این است که هر کسی حتی اگر بازیکنان رفتند داخل چمن یک نفر حسابی دعوایشان کند تا چمن سالم بماند.

● **یک چوپان:** حالا که همه از چمن ناراضی هستند اجازه بدهید من بروم آن داخل گوسفندانم را بچرانم. قول می‌دهم نه خودم و نه حیواناتم کوچک‌ترین انتقادی از چمن ورزشگاه نداشته باشیم.



اول شخص

عاشق فوران زده تئاتر

یادی از آتیلا پسیانی که فقط ۶۶سال داشت و همین چند روز پیش با جهان ما خداحافظی کرد



قاسم فتحی
روزنامه‌نگار

انگار فرانسه قرار نیست هیچ هنرمند ایرانی را زنده برگرداند. اولی‌اش عباس کیارستمی بود و حالا آتیلا پسیانی که قبلش هیچ کس فکرش را نمی‌کرد چهره درهم و تن رنجورش را در جشن تولدش ببیند. نمی‌توانست سرپا باشد و با کمک دخترش و چندنفر دیگر پله‌ها را پایین آمد و روی صحنه ایستاد. گفته بود در هر موقعیتی، حتی اگر بیمار باشد و ناخوش، می‌تواند حالش خوب باشد. می‌تواند نشان بدهد که هیچ خبری نیست و سر و مُر و گُنده است و آماده هر کاری. یک دلیلش همین بود که خیلی با جوان‌ها اُبر می‌خورد و دوستشان داشت، خیلی زیاد، اما متاستاز همه بدنش را درگیر کرده و تاب پسیانی را از بین برده بود. آتیلا پسیانی بازیگر پرکاری بود. به هر قالبی می‌آمد. بی‌ریخت و نچسب و بدفرم هم نبود. کل حرف زدنش، شکل ایستادنش و میمیک صورتش طوری بود و طوری آموزش دیده بود که از پس هرکاری که به نمایش مربوط بود، برمی‌آمد؛ در تلویزیون، سینما، تئاتر و حتی موقع گفت‌وگوی زنده رادیویی! شاید برای همین بود که به مقوله آموزش در سینما معترض بود؛ از بازیگرهایی که یک شبه جلو دوربین می‌رفتند و از سیستم ناپخته آموزشی که کُند شده بود و اینکه «افرادی که صلاحیت دارند متأسفانه قادر نیستند در این سیستم کار کنند».



پسیانی با این همه شلوغی‌هایش، سالی یک بار، هرطور که شده بود، نمایش روی صحنه می‌برد و تلاش می‌کرد به معنای دقیق خودش را ورزیده نگه دارد و تجربه کند. برای همین بود که بچه‌های تئاتر و آن‌ها که به نمایش آوانگارد و تجربی دل‌بستگی بسیاری داشتند، پسیانی را پدر و الگوی خود می‌دانستند. او در ۶۶سال زندگی ۷۶فیلم سینمایی بازی کرد و ۴۰نمایش را کارگردانی کرد. «حکومت زمان خان» اولین نمایش او در مقام بازیگر بود که سال ۱۳۴۶ و به کارگردانی رکن‌الدین خسروی روی صحنه رفت و سال ۱۳۵۷ با فیلم کوتاه «سکوت و سلام» به کارگردانی شاهرخ غیاثی جلو دوربین رفت.

او هیچ‌وقت به عنوان نقش اصلی در سینما ظاهر نشد، اما همان نقش‌های دوم و سوم را آن‌قدر درخشان و کامل اجرا می‌کرد که دست‌کمی از کاراکتر اصلی نداشت و شاید برای همین بود که کارگردان‌ها اخلاق تندش را تاب می‌آوردند و ترجیح می‌دادند در آثارشان حضور داشته باشد. نقش جعفر در سریال «زیر تیغ» و بازی هم‌زمان در دو نقش سریال «گم‌گشته» آن‌قدر استادانه اجرا شده بود که هنوز هم او را با همین رُل‌ها می‌شناسند. بهروز قریب‌پور، کارگردان پرآوازه تئاتر، در یادداشتی بعد از مرگ او نوشت: «من گواهی می‌دهم که آتیلا پسیانی هرچه بود و هرچه کرد، به خاطر عشق فوران‌زده تئاتر از جان و جسمش بود. خانه او گستره جهان نمایش بود و گواهی می‌دهم برای بسیاری از استعدادهای جوان، پدری و برادری کرد. می‌دانم کسانی سخت با او در جدال بودند و دشمنی‌شان را فریاد می‌کردند، اما همان‌ها هم از مرگ این عاشق جهان نمایش اگر گریان نباشند، غمگین‌اند.» پسیانی و گروه نمایشی که در آن بازی می‌کرد، اولین گروهی بودند که بعد از انقلاب در کنار مادرش، جمیله شیخی، اجرای برون‌مرزی داشتند و بعد از آن، آتیلا پسیانی با بهترین کارگردانان سینما و تئاتر ایران همکاری کرد. پسیانی البته هیچ‌وقت اهل جنجال و حاشیه نبود، اما یکی از نادرگفت‌وگوهای جنجال برانگیزش را با یکی دوسال پیش با فریدون جیرانی انجام داد. آنجایی که گفته بود سریال‌هایی که بازی می‌کند را نمی‌بیند، چون کیفیت ندارند، چون همه شبیه به هم شده‌اند. نقل‌قولی که باعث شد همه از او بپرسند اگر از کیفیت بد آثار تلویزیونی آگاهی دارد، چرا در آن‌ها بازی می‌کند؟

بهترین قاتل مرموز ایرانی



آتیلا پسیانی با بازی در «روز شیطان» به کارگردانی بهروز افخمی یکی از بهترین بدمن‌های جذاب سینمای ایران را بازی کرد. او می‌توانست در اوج سنگدلی، خون سردی خودش را حفظ کند و طوری وانمود کند که همه چیز تحت کنترل اوست و چند قدم از دیگران جلوتر است.

همین ویژگی، بازی او را در چشم مخاطبان متمایز می‌کرد و تأثیرگذار. هنوز هم خیلی‌ها پسیانی را با بازی‌اش در این فیلم افخمی به یاد می‌آورند که نقش یکی از بهترین قاتل‌های مرموز ایرانی را بازی کرد.

«تقی تاکسی» چاردیواری



یک لهجه ترکی بامزه و دیالوگ‌های دل‌نشین و به‌قاعده. پسیانی «تقی تاکسی» سریال «چاردیواری» به کارگردانی سیروس مقدم را به بهترین شکل ممکن اجرا کرد. سادگی‌اش و چالش‌هایش در تقابل با پسر معملش که جواد عزتی آن را بازی می‌کرد، از بهترین سکانس‌های این سریال طنز تلویزیونی بود.

چراتوقف کنم؟

کاملا قرینه و تا ابد زیبا



حبیبه جعفریان
نویسنده و روزنامه نگار

یکی از سرگرمی‌های من خواندن دفترچه‌های تبلیغاتی‌ای است که هر چند وقت یک بار چند تا از آن‌ها را می‌اندازند توی حیاط خانه‌ها. دیشب هم که از راه رسیدم یکی‌اش را برداشتم با خودم آوردم توو در فاصله جوش آمدن آب برای اینکه یکی از این سوپ‌های آماده را بریزم توش و تا خیس خوردن تربچه‌ها و جعفری‌ها توی آب خنک، شروع کردم به ورق زدن و خواندنش. راستش هر چه بیشتر خواندم و ورق زدم بیشتر شک کردم. شک کردم که ما غیرعادی هستیم یا بقیه؟ ما یک چیزی‌مان می‌شود یا بقیه؟ ما هم نه، چرا از طرف خودم حرف نمی‌زنم؟ من یک چیزی‌ام می‌شود یا بقیه؟

موقعیت‌هایی هست که آدم را وادار به این سؤال می‌کند. یکی‌اش وقتی است که به موقع و سر همان ساعتی که قرار بوده جایی باشی، آنجا باشی. یکی‌اش وقتی است که چراغ عابر قرمز است، هیچ ماشینی اما در رفت‌وآمد نیست، ولی تو هم از خیابان رد نمی‌شوی و همین طوری مثل تیر چراغ برق ایستاده‌ای تا چراغ سبز شود. یکی‌اش وقتی است که سریال‌های ملودرام تلویزیون را تماشا می‌کنی. یکی‌اش وقتی است که برای یارانه ثبت‌نام نمی‌کنی و یکی‌اش وقتی است که همین دفترچه‌های تبلیغاتی را می‌خوانی: «جدیدترین و طبیعی‌ترین روش هاشور وقرینه‌سازی ابرو. انواع مش و لایت در تونژهای فوق تصور: فیروزه‌ای، فسفری، لجنی، پرتقالی، یخی، جیغ و مات. محوکردن ابرو و قرینه‌سازی، فروش موهای طبیعی: کیلویی، دسته‌ای، شاخه‌ای. لاک ناخن دائمی با حفظ کیفیت، صاف کردن دائمی مو. میکاپ کودکان همراه با آموزش. خدمات مژه. خط چشم دائم، خط لب دائم، آرایش دائم بدون درد و خون‌ریزی.»

واقعا آدم چرا باید برود، حتی بدون درد و خون‌ریزی، یک کاری کند که دیگر تا آخر عمر آرایش داشته باشد؟ ترسناک نیست؟ صبح بیدار می‌شوی، چشم‌هایت پف دارد و موهایت انگار در رطوبتِ ۹۸ درصد بوده‌اند توی هم پیچیده و گره خورده و دهانت بوی باکتری می‌دهد ولی آرایش داری. حتی توی فیلم‌ها هم این‌طوری نیست. از پله افتادی. نازک‌نی پای راستت ترک برداشته یا بدتر از آن رباط پای چپت پاره شده، توی گچی، با چوب زیر بغل و رنگ به رو نداری ولی آرایش داری. داری چک نقد می‌کنی، از تره‌بار می‌آیی و آرایش داری. داری به دخترت نگاه می‌کنی و دلت می‌خواهد بهش بگویی که وقتی این قدر خودش است چه قدر دوستش داری یا برعکس بهش بگویی «چرا این کار را با خودت می‌کنی؟ تو که خوبی» ولی آرایش داری و ابروهایت را به روش محوکردن یا هاشور یا یک روش عجیب دیگر برای همیشه قرینه کرده‌اند. ترسناک نیست؟ اصلا خود «برای همیشه قرینه بودن» ترسناک نیست؟ غیرطبیعی نیست؟ شاید هم همین الان کسانی دارند می‌پرسند «خب چه‌اش است؟ این‌ها که خوب است».

نمی‌دانم. این را می‌دانم که یکی از غیرقرینه‌ترین صورت‌های ممکن را دارم و این را می‌دانم که مثل خیلی‌ها از چیزهایی در ظاهرم ناراضی‌ام ولی این را هم می‌دانم که هیچ‌وقت خودم را دست هیچ کدام از این روش‌های بدون درد و خون‌ریزی که درکارِ تولید آدم‌های کاملا قرینه و تا ابد زیبا هستند نخواهم داد. شاید اشتباهی‌ام. شاید ما اشتباهی هستیم. هر چه بیشتر دور و برم را نگاه می‌کنم بیشتر شک می‌کنم. شک می‌کنم که من مشکل دارم یا بقیه؟ موقعیت‌هایی هست که آدم را وادار به این سؤال می‌کند.

چکامه

ندانی که سعدی مراد از چه یافت؟ نه‌هامون نوشت و نه دریاشکافت
به‌خردی بخورد از بزرگان قفا خدادادش اندر بزرگی صفا
هر آن کس که گردن به‌فرمان نهد بسی بر نیاید که فرمان دهد
هر آن طفل کاو جور آموزگار نبیند، جفا بیند از روزگار
پسر رانکو دار و راحت رسان که چشمش نماند به‌دست کسان
هر آن کس که فرزند را غم نخورد دگر کس غمش خورد و بدنام کرد
نگه‌دار از آمیزگار بدش که بدبخت و بی‌ره کند چون خودش

بوستان سعدی/باب هفتم/گفتار اندر پروردن فرزندان

اندر پروردن فرزندان

عکس روز

دیارسفالی



لالجین استان همدان، شهری کهن و با قدمت در زمینه سفالگری است، شهری که با نام‌هایی چون «شهر جهانی سفال» یا «پایتخت سفال» شهرت دارد. پیشینه ساخت ظروف و اشیای سفالی در این منطقه بیش از ۷هزار سال است و بنا بر شواهد، این شهر در ادوار کهن، مرکز تولید سفال در خاورمیانه بوده است.

سفالگری برای مردمان این خطه علاوه بر اینکه یک شغل برای امرار معاش و گذران زندگی است، با زندگی آن‌ها پیوند خورده است و آن‌ها در طول تاریخ با تمام توان از این هنر صیانت کرده‌اند. یکی از برهه‌های دشوار تاریخی برای حفظ حیات سفالگری در لالجین حمله قوم مغول به این خطه بوده است. با این حال، این هنر سینه به سینه از نسل‌های پیشین به نسل امروز به ارث رسیده است.

عکس: ایرنا